

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک روز همین جا دم حرم حضرت معصومه علیها السلام با مرحوم آقا ایستاده بودم، بعد از انقلاب بود، یکی آمد رد شد، با یکی از این ماشین‌های بنز بود، طلبه بود، خیلی هم طلبه بی تربیتی بود، بی ادب بود، من با او سابقه داشتم در همان زمان قبل از انقلاب، خیلی بددهان و فحاش بود، خیلی فحاش بود. و الان اصلاً نمی‌دانم کجاست، او نشسته بود عقب یکی از این بنزها و با یک حالتی، با یک تبختری ایستاد کنار حرم و یک نگاه به این طرف و آن طرف کرد که یکی به او نگاه کند، یک دفعه من دیدم آقا رو کردند به من، آقا که نمی‌شناختند اینها را، فرمودند ... **إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ** ﴿آل عمران، ۱۲﴾ (المصیر) و خیلی حالت عجیبی داشت. خیلی این مطالب برای ما موجب عبرت شد.

تا انسان گرفتار نشود و خودش در یک موقعیت خاص قرار نگیرد نمی‌تواند آن حیثیت اعتبار را آن طور که باید و شاید ادراک کند. حیثیت اعتبار و آن مجازیت دنیا را بفهمد. عجیب است، اگر انسان در این مسئله قرار بگیرد آن حیثیت اولیه او همان ارتکازات ذهنی و نفس می‌شود بعد آن وقت می‌رود در چیزهای دیگر، در مسائل دیگر، در قضایای دیگر، می‌رود در جهات دیگر، در آن خصوصیت اولیه می‌شود، همان حفظ بقاء بای نحوکان، حفظ بقاء خودش، حفظ استقرار خودش چون در جهنم قرار دارد دیگر، در جهنم قرار دارد، آن وقت بعد در مرتبه دوم هر چیزی که می‌تواند به بقاء خودش در این موقعیت کمک کند، چه صبغه الهی داشته باشد یا نداشته باشد، از هر دو یکی خواهد بود، چه کارش کار الهی باشد یا شیطانی باشد، هر دو در یک راستا قرار دارد چون دیگر در این موقع ظاهر با باطن انطباق ندارد، فقط ظاهر برای رسیدن به اهداف است.

تلمیذ: قبلاً فرمودید اگر در ادنی الحل بر اثر خطا و نسیان و اینها محرم نشده باشد، شخص حاجی باید برگردد به میقات و محرم بشود آیا این نشان نمی‌دهد که از اول نباید اصل برائت جاری می‌شد؟

استاد: نه، ببینید این که فرض کنید که بنابر این مسئله هست که باید برگردد، این به هر دو طرف قضیه می‌تواند ارتباط داشته باشد. اگر ما قائل باشیم بر این که از خود نفس میقات، احرام الزامی است، باید برگردد به میقات، اگر قائل باشیم بر این که محاذاة با میقات هم کفایت می‌کند باید برگردد به محاذاة میقات، فرق نمی‌کند یعنی در این جا به اصطلاح برائت نمی‌تواند جاری کند. اجرای اصل در این جا

بسته به خود اتخاذ مبنا است. شما مبنا را در احرام چه قرار دادید؟ اگر مبنا را نفس میقات قرار دادید، شخص ناسیاً یا عامداً اگر از میقات عبور کند به هر نقطه که می‌رسد باید در صورت وقت و در صورت عدم طرّو مانع باید برگردد و از میقات احرام بیند.

تلمیذ: یا محاذاتش.

استاد: نه، این در صورتی است که ما مبنا را خود میقات قرار بدهیم اگر مبنا را کفایت محاذاة قرار بدهیم باز باید برگردد از محاذاة میقات احرام بیند و این به اصل برائت چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ در این جا که اصل برائت جاری می‌کنند می‌گویند: برائت از الزام تکلیف به خود نفس میقات خب در اینجا باید بگوید که شما دلیل دیگری بیاورید، یعنی ممکن است که فرض کنید که شخصی اصل برائت جاری کند ولی در عین حال حکم به الزام رجوع هم بکند، اصل برائت جاری می‌کند به الزام تکلیف به میقات، پس بنابراین اثبات می‌شود کفایت محاذاة، ولی کفایت محاذاة دلالت نمی‌کند در صورتی که ناسی بود و عبور کرد، حالا رفت که رفت، برود از ادنی الحل محرم شود، نه، آن مسئله دیگری است و احتیاج به دلیل دیگری دارد، که آیا در صورت نسیان یا در صورت عمد البتّه نسیان بیشتر مورد فرض است، آیا الزامی است رجوع به محاذاة میقات یا به خود میقات یا الزامی نیست؟

این را روایت می‌گوید که الزامی نیست، حالا مبنای شما هر چه می‌خواهد باشد، باید برگردی محاذاة، آنچه که در این جا مورد نظر است نسبت به ادله قائلین به الزام به خود میقات آنها ادله‌ای اقامه کردند که اشاره آن ادله مورد بحث قرار گرفت و عرض شد که در ادله آنها تأمل است، یکی از ادله آنها روایاتی است که دلالت بر وجوب احرام از این مواقیت می‌کند «نفس روایات» آن بیانی که ما در آن جا کردیم فرق داشت. صحبتی که هست راجع به خود سوال اشخاص از امام است، راجع به کسانی که از خود مسجد شجره عبور می‌کنند یا از آن مواقیت عبور می‌کنند، ولی صحبت مستدلین به این مسئله، روایاتی بود که روایات تصریح دارد بر این مواقیتی که رسول خدا اینها را توقیت کردند و از نفس این روایات استفاده حصر احرام از این مواقیت شده است. در حالتی که این روایات برای کسانی که عبور می‌کنند از میقات، این روایات می‌تواند حجت باشد و دلیل باشد ولی برای کسانی که خارج از این میقات هستند روایات همان طور که گفتیم ساکت است یعنی آن کسی که نافی الزام احرام از مواقیت است می‌تواند بگوید در روایات دلیل بر این که کُلُّ مُحْرِمٍ نَدَارِیمُ کُلَّ حَاجٍّ نَدَارِیمُ کُلَّ مُعْتَمِرٍ نَدَارِیمُ، کُلِّ مَنْ یَرِیدُ الْحِجَّ وَ الْاِحْرَامَ نَدَارِیمُ، لِمَنْ یَمُرُّ دَارِیمُ، کسی که مرور می‌کند، مرور که می‌کند یعنی وقتی که از این جا مرور می‌کنی باید بروی از این جا احرام بیندی، حالا اگر کسی مرور نکند، این روایات نسبت

به او ساکت است. پس مهمترین دلیلی که مثبتین الزام احرام از مواقیت ذکر کرده‌اند، روایاتی است که بیشتر مربوط به امام صادق است المَواقِیتُ الَّتِی وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ است این مواقیت گرچه می‌توانیم بگوییم که ظهور دارد - آنها که نصّ نمی‌گویند، ظهور می‌گویند - ظهور دارد نسبت به این مواقیت برای کسی که مرور بکند.

تلمیذ: لاینبغی لاحدٍ چه؟

استاد: بله، ببینید این لاینبغی لاحدٍ ابتدای این کلام نیامده است. یک وقتی ابتداءً می‌گوییم، از اول می‌گوییم لاینبغی لاحد ان یعتمر او ان یحج الا ان یحرم من المواقیت الَّتِی وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ در این جا دالّ الزام بر احرام از مواقیت است. ولی یک وقتی می‌گوییم المواقیت الَّتِی وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ برای اهل شام، روایاتی که هست ظهورش برای کسانی است که از این مواقیت عبور می‌کنند، بعد حضرت به دنبالش می‌فرماید فلا ینبغی لاحدٍ این درست است. کسی که می‌خواهد فرضاً از قم برود برای ساوه لاینبغی له ان یمراً الا لهذه الجاده، درست است؟ ولی آیا از اول می‌آیند بگویند که من کان یرید ان یدهب بالساوه فلازم ان یمراً من هذه الجاده؟ ممکن است از کاشان برود، خب دیگر قم نمی‌آید، از دلیجان می‌رود، یکی می‌خواهد از تهران بیاید، دلیلی ندارد بیاید از قم برود ساوه، از خود تهران به ساوه راه دارد، فرض می‌کنیم کیفیت بیانی که امام می‌کند آیا در بیان امام هست «هر کسی»؟ اینها آمدند یک همچنین استظهاری را کردند. حالا بهتر است بعد راجع به این قضیه صحبت شود چون کیفیت کلام در حکایت مراد خیلی تفاوت می‌کند.

این مسئله لذا می‌توانیم بگوییم که از این نقطه نظر مورد خدشه است، البته روایات دیگری است که آنها را انشاءالله می‌خوانیم و اینکه چطور از لابلای عبارات، انسان می‌تواند استظهار این مطلب را داشته باشد. علی کل حال مثبتین نمی‌توانند توسط روایات این مسئله را اثبات کنند. آن وقت اگر ما ضمیمه کنیم مثلاً افرادی را که دارای عذر هستند، افرادی که خوف از انقضاء وقت دارند، - که در روایات هستند - افرادی که مثلاً منزلشان مابین میقات و بین ادنی الحل است، مثل روایت عبدالله سنان که عمده استدلال قائلین به کفایت محاذاة این روایت است. من حیث المجموع اگر ما جوانب و روایات و خصوصیات را ببینیم، می‌شود این احتمال مطرح شود که این احتمال در قبال استظهاری که مثبتین به لزوم احرام از مواقیت کردند در قبال آن، این احتمال مطرح شود که شاید کفایت از محاذاة هم در این جا مطرح باشد وقتی این احتمال من حیث المجموع به دست می‌آید آن وقت جای اصل برائت است یعنی وقتی که ما جوانب را از روایات دیگر به دست آوردیم، بر این که نظر شارع به ضرس قاطع حتماً

بر خود میقات نیست این را ما به دست آوردیم، شبهه در این که آیا در این جا مسئله باب اشتغال است یا باب برائت است پیش می آید. آقایان قائل بر اصل برائت در این جا و رفع الزام از احرام مواقیت شدند.

این مسئله که رفع الزام از مواقیت چگونه به دست می آید این را باید فقها در نظر داشته باشند به شما عرض می کنم که نحوه تحقق احتمال این خودش یک اصل مهم در استنباط است شما وقتی که می خواهید اصل جاری کنید این اجرای اصل که همین جوری نیست، امروزه رسم شده است قبل از این که وارد در مسئله ورود و خروج بحث و حکم شوند اول کاری که می کنند می گویند که در صورت فقدان دلیل، که ما در این جا داریم، اصل در این جا فلان است. این غلط است، اصلا این طرز بحث کردن غلط است، این کلام امام را زمین گذاشتن است و اهانت کردن به کلام معصوم است.

وقتی که نامه ای از یک بزرگی به دست شخصی می رسد شما قبل از این که پاکت نامه را باز کنید و احتمال می دهید بر این که در این نامه ممکن است دستوری برای شما باشد شما اصل برائت جاری می کنید؟! اصل عملی در این جا جاری می کنید؟! اصل این است که به این نامه عمل نکنیم؟! بگذاریم روی طاقچه تا یک ماه دیگر بعد از یک ماه دیگر بباییم؟! یا این که فوراً در نامه را باز می کنید ببینید مفهوم آن چیست؟ چطور ما این مسائل عرفی را در مورد روایات نباید به کار ببریم؟ وقتی که فقیه مجتهد می خواهد به یک مطلب برخورد کند اول اصل برائت جاری می کند، اولاً بلا اول؟ یا اول بلند می شود می رود می بیند از طرف ائمه، از طرف مدارک، از طرف مراجع استنباطیه، از آن جا چه برای او حاصل می شود، روایات را می رود می بیند، مدارک را می بیند، کلمات فقها را می بیند، استدلالی که فقها در این زمینه داشتند، چه گفتند، البته بعد از مراجعه به احادیث، نه مثل ما که قبل از این که روایت را ببینیم می رویم سراغ اجماع که آیا اجماع بر این قضیه هست یا نه! همه اینها غلط است، تمام این گونه وارد شدن در مسئله دور کردن ذهن است از فضایی که در آن فضا باید مجتهد خودش را قرار بدهد و در آن فضا بایستی که ببیند منظور امام علیه السلام چه بوده است، ما اول خودمان را از آن فضا خارج می کنیم وقتی که ذهن از آن فضا دور شد آن موقع هر احتمالی به ذهن خطور می کند و این غلط است. این راه، راه استنباط نیست باید در وهله اول نسبت به مدارک نسبت به کلام امام تحقیق شود، نسبت به قرآن، در وهله اول قرآن است. قرآن نسبت به این مسئله چه می گوید الان فرض کنید که فتوا می دهند بر این که من باب مثال بعد از بین تکبیرة الاحرام و بسم الله (تسمیه) استعاذه نباید کرد! خیلی ها در این قضیه فتوا می دهند.

من در یک جایی بودم البته معموم نبودم در سفر عراق بودم، مثل عرب‌ها لباس پوشیده بودم موقع نماز گفتم الله اکبر، أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله... شخصی در کنار ما بود او اهل علم بود ظاهراً از این آخوندهای کاروانها بود آمد گفت که آقا چرا شما بعد از الله اکبر، أعوذ بالله گفتم؟! گفتم چه بگویم؟ تصنیف بخوانم؟! أعوذ بالله گفتم دیگر، گفت که اتصال تکبیرة الاحرام ندارید، گفتم کجا نوشته که باید اتصال داشت، گفت شما اهل علم هستید؟ گفتم چکار دارید، بنده باغبان هستم، گفت از که تقلید می‌کنی؟ گفتم به تو چه مربوط است؟ شما می‌گویید که نمی‌شود، خب حرف بزن، از که تقلید می‌کنی و از کجا آوردی و این حرفها را ما نداریم. از کجا می‌گویید که بعد از الله اکبر باید بلافاصله بسم الله گفت؟ اگر مجتهد هستی بیا بسم الله. اگر مقلد هستی با شیوة تقلید با تو حرف بزنم، به عنوان یک مقلد با تو صحبت کنم از کجا می‌گویید و از کجا آورده‌ای که بعد از تکبیر باید فقط بسم الله باشد؟ گفتم مگر شما در آیه قرآن ندارید فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم؟ سورة حمد جزو قرآن هست یا نیست؟ قبل از این که قرآن بخوانیم باید أعوذ بالله بگوئیم چه اشکال دارد؟ حالا این أعوذ بالله را قبل از تکبیرة الاحرام بگوئیم یا بعد از آن چه فرق می‌کند؟ چه تفاوتی دارد؟ مگر نماز جزو قرآن نیست؟ حتماً باید کتاب را باز کنی و بخوانی این می‌شود قرآن؟ اگر شما همین قرآن را در بین الطلوعین مثلاً سورة یس را از حفظ خواندی جزو قرآن حساب نمی‌شود؟

ببینید چقدر فهم عوض می‌شود، چقدر فهم کج به مسئله می‌رسد، سورة حمد جزو قرآن است این قرآن را شما یک وقتی نشسته می‌خوانید، یک وقت قرآن را از روی کاغذ می‌خوانید، یک وقت در حال ایستاده می‌خوانید، یک وقت قرآن را در حال خوابیده می‌خوانید، وقتی که قبل از خواب آیات سورة کهف را می‌خوانید یا سورة حشر یا آیه الکرسی را می‌خوانید...، مگر شما قل هو الله نمی‌خوانید؟ این قل هو الله که شما می‌خوانید مگر جزء قرآن نیست؟ اگر جزء قرآن نیست پس کجاست؟ جزء روزنامه است؟! یا همین جزء قرآن است. باید فکر باز شود اگر این فکر باز شد خیلی مطالب برای شما تغییر می‌کند، خیلی مسائل عوض می‌شود، این هیئت صلاتیه یعنی چه؟ هیئت صلاتیه ما نداریم، هیئت صلاتیه این است که اول ما باید تکبیر بگوئیم و آخر آن تسلیم باشد، همین و بس. ولی شما قرآن را در هیئت صلاتیه می‌خوانید، خب بخوانید، بالاخره وقتی که دارید سورة حمد را می‌خوانید قرآن می‌خوانید یا نمی‌خوانید؟ وقتی قرآن می‌خوانید چرا نباید طبق این آیه قبل از آن استعاذه کرد: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم هر دو نقلی که در این مورد هست چون در روایت احتجاج از جمله سوالهایی که از امام حسن عسگری علیه السلام است یا امام زمان سوال

می‌کند چگونه استعاده کنیم؟ حضرت می‌فرمایند: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، این قرآن است دیگر، وقتی که قرآن است انسان به هر مقداری که می‌تواند به هر کیفیتی که هست بخواند. الان شما به چه عمل کردید؟ به این دلیل عمل کردید، به سند عمل کردید، یعنی اول قرآن را دیدید. اضافه بر آن در تکبیرات سبعة افتتاحیه در آن جا مگر استعاده نیست؟ چطور در آن جا اشکال ندارد؟ در حالتی که شما هر کدام از تکبیرات را می‌توانید تکبیره الاحرام قرار بدهید مگر نمی‌شود؟ هم تکبیر اول، هم تکبیر وسط، هم تکبیر آخر، هر کدام را شما می‌توانید تکبیره الاحرام قرار بدهید و بعد از آن وارد نماز شوید پس تکبیراتی که در این وسط است فاصل نمی‌شود؟ شما می‌گویید اشکال ندارد! چطور این جا اشکال ندارد در حالی که شما بین تکبیرها و تکبیره الاحرام فاصله انداختید؟ تکبیره الاحرام که فقط تکبیر هفتم نیست، هر کدام می‌شود - طبق تعریف مشهور - البته در اینجا نص داریم. این کج سلیقه‌گی است و کج فهمی است که برای یک شخصی حاصل می‌شود و پیدا می‌شود و او این مفهوم واقع را نمی‌تواند درک کند. امام صادق علیه‌السلام ایستاده برای نماز به ایاک نعبد و ایاک نستعین می‌رسد پیوسته نعبد را تکرار می‌کند چطور این هیئت صلاتیه امام در این جا تغییر نمی‌کند؟ بعد هم «فَوَقَّعَ مُعْشِيًّا عَلَيْهِ» آن حالت جذبه برای حضرت پیدا می‌شود و حضرت می‌افتند روی زمین، آن شدت جذبه اتصالیه آن قدر قوی بوده است که حضرت را از حال می‌برد می‌افتند به روی زمین. حالا ببینیم نظر فقها چیست، بعد که حضرت از آن حال درآمد، غش پیدا می‌شود دیگر، آیا نماز باطل نمی‌شود؟ باید دوباره نماز بخوانند دیگر؟ چرا حضرت به نماز ادامه دادند؟ مگر یکی از مبطلات صلاة حالت غشوه نیست؟ حالت غش یکی از مبطلات نماز است دیگر.

تلمیذ: در نماز واجب سور عزائم را می‌توانیم بخوانیم؟

استاد: نص در این جا هست، و احتیاط بر عدم آن است، بله، ولی اگر فرض کنید که خوانده شود بایستی که سجده کرد و اشکال هم ندارد، اگر بخواند باید انسان سجده کند و نباید بگذارد که بعد از نماز سجده کند بلکه همان موقع باید سجده کند، و اشکالی هم ندارد. خب این یک مسئله است روی این مسئله فکر کنید تا این که بعضی از چیزهای دیگر که فعلا جای گفتن آن نیست که چطور حضرت به نماز ادامه دادند در حالتی که...

تلمیذ: نماز واجب بوده است؟

استاد: بله، نماز واجب بوده است.

تلمیذ: این روایات را قبول ندارند!

استاد: قبول ندارند، باید حالا دوباره سوال کرد از آنها که چرا قبول ندارید؟ آخر این روایت چه گناهی کرده است که دست من و امثال من افتاده است؟! باید ببینیم روایات چه جرمی مرتکب شده‌اند و چه خلافی کرده‌اند که امثال من - یعنی خود ما، خودمان را می‌گوییم - داریم کلام آنها را تغییر می‌دهیم؟ این روایتها را از مواضع خودش کنار می‌گذاریم؟ علی‌کل حال این طرح یک مسئله است، حالا آیا ما هم نمی‌توانیم یک همچنین مسئله‌ای داشته باشیم؟ این را می‌خواستیم بگوییم که در ضمن آن یک نکته‌ای بیان کردیم، اگر برای خود ما یک همچنین وضعیتی پیش آمد، یک آیه قرآن را فرض کنید که در نماز برای ما جالب آمد مثلا اهدنا الصراط المستقیم، آیا ما نمی‌توانیم اهدنا الصراط المستقیم را تکرار کنیم؟ چرا نمی‌توانیم؟ چه اشکال دارد؟ آیا تکرار اهدنا الصراط المستقیم از قرآن هست یا نیست؟ این که می‌گویند از صورت صلاتیه خارج می‌شود، در صورتی است که عمل منافی با اصل صلاة باشد مانند صحبت کردن، خم و راست شدن، سر برگرداندن، کاری را انجام دادن، یک تصرفاتی که با هیئت صلاتیه منافات دارد انجام دادن، نه این که انسان از خود صلاة به واسطه تکرار بخواند استفاده کند و مایه بگیرد. شما در رکوع مگر حدّ یقفی برای سبحان ربی العظیم و بحمده دارید؟ صد مرتبه در رکوع بگویید سبحان ربی العظیم و بحمده و نماز ظهرتان را بخوانید چه اشکالی دارد؟ نماز ظهرتان چهار ساعت طول بکشد، بکشد! چرا باید از صورت صلاتیه خارج شود؟ حالا باید حتما نماز ظهر چهار دقیقه طول بکشد تا صورت صلاتیه داشته باشد؟ نه! از موقع زوال نماز ظهرتان شروع می‌شود تا سه ساعت طول می‌کشد خوب بکشد، نماز مغرب دو ساعت بکشد، نماز عشاء یک ساعت طول بکشد، سوره‌های بزرگ بخوانید چه اشکالی دارد؟

مرحوم والد رضوان الله علیه می‌فرمودند که در کربلا یک شب رفته بودیم وادی القدیم به اتفاق یک عده با همان اساتیدشان آن جا رفته بودند، استادشان آقای حداد به ایشان گفتند که آقای آقا سیدمحمدحسین شما بایست برای نماز و بعد رو کردند گفتند که سوره‌های بلند بخوانید، ایشان گفتند چه بخوانم؟ گفتند حدید بخوان، اول سوره حدید و بعد هم سوره ابراهیم را بخوان ایشان گفتند در رکعت اول ما سوره حدید را خواندیم و بعد... - البته علت‌هایی داشت که بعضی از آن علل را که می‌گفتند اصلا انسان واقعا تعجب می‌کند این نمازی که اینها می‌خوانند چیست، این که ما می‌خوانیم چیست؟! - ما موبایل را می‌گذاریم کنارمان که اگر کسی زنگ زد یک وقتی فوت نشود! یا مثلا فرض کنید که همه‌اش در ذهن ما این است که چقدر کاری را انجام بدهیم، در نماز هم شیطان خوب کمک می‌کند، در نماز دیده‌اید کارها چقدر سریع انجام می‌شود؟ رتق و فتق امور! و مشکلات! اینها همه در

نماز انجام می‌شود، چقدر این نماز برکت دارد! چقدر این خوب است! همه زد و بستها، همه کلکها، همه مکرها، همه اینها در نماز خوب جایگاه خودش را پیدا می‌کند! و شخص وقتی که می‌گوید السلام علیکم و رحمت الله دنیا و آسمانها را چرخیده و... این نماز به درد عمه او می‌خورد.

اما ایشان می‌گفتند که ما شروع کردیم سوره حدید را خواندن و بعد هم سوره ابراهیم را در رکعت دوم، یک سیدی بود که آن موقع ارتباط داشت ولی بعد از معاندین شد، و مرحوم آقا هم در کتبشان به ایشان اشاره کرده‌اند، وقتی نماز تمام شد گفتند: واللّه انکسر ظهری! پیر بود بیچاره، پیر شد حالا ایشان نمی‌گوید سوره مشخصی را بخوان رکوعشان یک ربع، بیست دقیقه طول می‌کشد، ادعیه در رکوع داریم، در تشهد داریم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً فرداً صمداً - اینها همه در تشهد است که ما اینها را نمی‌خوانیم - دائماً ابداً لا شریک له و بذلک امرت و أنا من المسلمین و امثال ذلک آن وقت آدم نگاه می‌کند این نماز است. امیرالمؤمنین وقتی که نماز می‌خواند نمازش چقدر طول می‌کشید؟ نماز واجب او چهار دقیقه مثل ما بود؟ نه، چهل دقیقه طول می‌کشید، یک ساعت طول می‌کشید، نمازش هم مستحب نبود، شروع می‌کرد به جای قل هو الله ما که پنج ثانیه است شروع می‌کرد سوره اسراء می‌خواند، سوره مریم می‌خواند، سوره کهف را می‌خواند داریم حضرات در نمازشان سوره کهف می‌خواندند.

من در مسجد الحرام بودم و در نماز طواف سوره هل اتی را خوانده بودم یکدفعه بنده خدایی بود، اهل علم بود، گفت آقا شما نترسیدی که سوره هل اتی را خواندی؟ ممکن است در بعضی از موارد این را بگذارید در نمازهای دیگر بخوانید، صبح بخوانید... باید این جا از عهده صحتیه - ح آن را خیلی خوب از مخرج اداء کرد یادم مانده - باید از صحتیه نماز فارغ شوید! گفتم مگر من حامله هستم؟ - حالا ما هم یک جوریمان می‌شود - گفتم آقا شما حامله بودید که فراغت پیدا کردید؟ دردتان نبود؟ آقا بلند شد رفت... گفتم بنده که حامله نبودم که از صحتیه فراغت پیدا کنم، یعنی اصلاً این نمی‌فهمد که آقا نماز طواف با نماز غیر طواف فرق نمی‌کند. واللّه فرق نمی‌کند!

من یک وقت از مرحوم آقا سوال کردم که انسان باید در نماز واجب حضور قلبش بیشتر باشد؟ گفتند: نماز، نماز است حضور قلب یعنی چه؟ کم و زیاد یعنی چه؟ نماز، نماز است! چه نماز واجب باشد چه مستحب باشد، در هر دو یک تکلیف، یک اتّجاه است، یک تمرکز است، یک وجهه است. منتهی آن واجب الزام است و در این الزام نیست فرقی همین است. مگر شما نماز مستحب را می‌شود بدون وضو بخوانید؟ نمی‌شود. می‌شود پشت به قبله بخوانید؟ نه، نمی‌شود. مگر در صورتی که فرصت

نباشد و وقت نباشد آن وقت یک تسهیلاتی قائل شده‌اند، اما در توجه به نماز این مسائل نیست. اینها همه ناشی از کج فهمی ما است که ما به این مسائل نرسیده‌ایم.

حالا صحبت و بحث در این جا این است که نسبت به خصوص جریان اصل برائت من حیث المجموع برای ما این احتمال پیدا می‌شود که آیا این روایاتی که دال بر الزام احرام از مواقیت هستند آیا اینها می‌توانند مانع از اجرای اصل بشوند؟ با توجه به این احتمالات اینها می‌گویند نه! احتمال عدم کفایت روایات از الزام، در این جا، احتمال موجّه است وقتی این احتمال شکل پیدا کرد آن وقت در اینجا نوبت به اصل می‌رسد که در این جا قائل به اصل شده‌اند که لمن یمرّ که در این جا می‌رساند و اگر آن توضیحی را که بنده قبلا نسبت به این مواقیت و کیفیت تشکّل روایات در این زمینه نداده بودم، انصافا دلیل نافین الزام به احرام از مواقیت دلیلش دلیل بی‌مبنایی نیست یعنی همچنین خیلی سست هم نیست، ولی مسئله شبهه در آن جا هست، یعنی مشکل در این جا هست و از این نقطه نظر اصل اشتغال در این جا می‌تواند قرار بگیرد نه اصل برائت.

مطلبی که در این جا مرحوم آقا ذکر کردند مسئله کیفیت تشکل و تحقق این محاذاة با میقات است. در قضیه محاذاة با میقات این مطلب قابل تأمل است که محاذاة چطور واقع می‌شود؟ آیا محاذاة از مکان بعید هم تحقق پیدا می‌کند یا نه؟ یعنی اگر ما قائل به کفایت از محاذاة بشویم یا این که فرصت نداشته باشیم برای احرام از مواقیت، این احرام از محاذاة به چه نحوی خواهد بود؟ آیا این احرام، احرام تقریبی است یا این که باید آن محاذاة به دقت در این جا رعایت شود؟

از صحبت‌های ایشان برداشت می‌شود که محاذاة از نظر عرفی به یک مکان قریب گفته می‌شود نه به یک مکان بعید. فرض کنید که اگر این جا میقات باشد محاذاة در کنار آن نه این که در یک خط دایره‌ای قرار بدهید و دور بزنند و شما هر چیزی که در محاذاة این هست به نحو یک دایره کروی دور این نقطه خود میقات این محاذاة در آن جا باشد فلهاذا وقتی کسانی که از محاذاة میقات عبور کنند باید از یک مکانی که نزدیک با آن میقات است آن مکان را محاذات قرار بدهند و از آن جا عبور کنند و هواپیما و طائراتی که از بالا رد می‌شوند چون این مشخص نیست که محاذاة به چه مقدار اتصال دارد و به آن مقداری که هواپیما دارد رد می‌شود محاذاة گفته می‌شود یا نمی‌شود. در این جا محاذاة به این نقطه در این جا باید اطلاق بشود و این احرام از طیاره از بالای فضا و بالای محاذاة میقات کفایت نمی‌کند چون مورد، مورد مشخص و دقیق نیست. من به نظرم می‌رسد در این مطلب جای نظر هست و جهت آن این است که همان طوری که عرض کردیم خود میقات یک مکان مشخص دقیق عینی

میلیمتری نیست. میقات عبارت است از یک محلی که از آن محل من حیث المجموع، محل برای احرام است، اما نه این که یک خطی کشیده باشند، یک طنابی کشیده باشند که این طرف طناب خارج از میقات است و آن طرف طناب داخل در میقات است بلکه به طور کلی فضای آن منطقه میقات است.

کسانی هم که می خواهند از مسجد شجره محرم بشوند همان طوری که گفتیم این گونه نیست که فقط از خود مسجد شجره باید محرم شوند بلکه می توانند بروند از بیرون مسجد شجره محرم شوند حتی مقداری هم مسافت طی کنند و لباس هم بپوشند و احرام را بعد از یک کیلومتر حتی یصل الی البیداء در روایت داریم که وقتی که به آن وادی می رسد آن جا احرام را ببندد، حتی این طور بهتر است، البته الزامی نیست، این طور بهتر است و این که می گویند کسی که از میقات احرام ببندد لایجوز لاحد ان يتعدوا عن الميقات الا مُحَرَّمًا نه این که یک نقطه خاص است آن منطقه که آن منطقه احرام در آن جایز است، حالا اولش باشد، وسط باشد، آخرش باشد، وقتی که این طور شد پس بنابراین هواپیما وقتی که می خواهد بگذرد طبعاً از آن جا می گذرد، وقتی که دارد می گذرد بگویند که ما الان داریم از بالای میقات رد می شویم یا از بالای محاذاة با میقات داریم رد می شویم این چه اشکالی دارد بر این که شخصی که دارد از میقات آن، چه در زمین باشد، چه در بالا باشد، این محاذاة با میقات، محاذاة چه کم باشد چه زیاد باشد، به تمام اینها محاذاة گفته می شود و در این مسئله اشکالی نیست از این نقطه نظر.

مضافاً به این که همان طوری که شما در کفایت از محاذاة در این جا متمسک به اصل شدید چرا در نحوه این اطلاق عرفی محاذی با میقات در این جا تمسک به اصل نمی کنید وقتی که شما می گوید که با اجرای اصل این الزام از احرام از میقات را برمی داریم و اثبات کفایت احرام از محاذاة میقات می شود همین طور و به نفس همین دلیل ما با اجرای اصل، این الزام از نفس محاذاتی که جنب میقات است را ما برمی داریم و دایره محاذاة را متسع می کنیم: محاذاة گفته می شود به آن چه که در یک خط از میقات قرار گرفته است حالا چه نزدیک باشد چه بعید باشد، محاذاة صدق می کند و در این صدق چه اشکالی دارد که صدق این محاذاة با اجرای براءت از تکلیف نسبت به امکانه قریبه به میقات باشد؟ پس بنابراین اگر شما متمسک به اصل می شوید اصل در این جا جاری است اگر شما حتی متمسک به اصل نمی شوید به روایت عبدالله بن سنان تمسک می کنید که حضرت فرمودند که شش میل از مدینه عبور کند آن میقات یکی از موارد است یکی از موارد راه وقتی که شش میل خارج می شود آن می تواند فرض کنید که محاذی با میقات می شود ولی در روایت عبدالله بن سنان کجای آن هست که باید آن نزدیک میقات باشد؟ چنین چیزی ما نداریم. حضرت می فرمایند که وقتی که شش میل از مدینه خارج شدی

می‌شود محاذاة با میقات، خیلی خوب این محاذاة با میقات است این برای چه است؟ برای محاذی بودن است، این که حتما باید این نقطه محاذی باشد؟ نه، از کجا یک همچنین چیزی از روایت استخراج می‌شود؟ پس بنابراین نه روایت در این جا دالّ بر انحصار محاذاة است به نقاط قریبه از میقات و نه اصل در این جا دلالت می‌کند بر انحصار محاذی، اگر شما اصل جاری می‌کنید اصل در این جا هم می‌آید، یعنی همان طوری که اصل جاری می‌شود بر کفایت از محاذاة که محاذاة کافی است اصل هم در این جا جاری می‌شود که محاذاة از یک نقطه می‌کند من نقاط ارض، صرف محاذاة کفایت می‌کند، پس بنابراین وقتی که محاذاة کفایت می‌کند طیاره وقتی که عبور می‌کند از آن محاذاة با میقات وقتی که عبور کرد حالا احتمالا در جدّه حتی وقتی که می‌نشیند از محاذاة با میقات در جدّه عبور می‌کند، یا این که هواپیمایی که می‌آید از آن بلاد به سمت جدّه از بلاد غربی که بلاد شام و اینها باشد اینها از مدینه عبور می‌کند.

خود ما در یک سفری که رفتیم برای حج که مشرف شویم، مبداء ما از شام بود و هواپیما از بالای مدینه عبور کرد و وقتی که آن بالا رسید گفتند که الان ما از بالای میقات داریم رد می‌شویم، یک دفعه همه احرامشان را تجدید کردند و لیبیک گفتند، البته ما که قائل به محاذاة نیستیم، اگر ما آن جا رد می‌شدیم از بالای میقات می‌توانستیم همان جا احرام ببندیم چون همان جا میقات است و می‌شود همان جا احرام بست. لازم نیست که حتما آدم بیاید پایین و احرام ببندد از خود میقات تا سماء همه میقات هست و اشکالی ندارد انسان احرام ببندد و آن دقت به اصطلاح عقلی و قطعی و یقینی در این جا لازم نیست. همین قدر که شارع می‌گوید این منطقه، میقات است ما در این جا می‌توانیم با اجرای اصل و همین طور با صدق عرفی که نسبت به میقات دارد و اعتمادی که انسان نسبت به اینها دارد احرام را ببندد و جای اشکال هم در این جا نیست.

پس بنابراین قضیه خیلی راحت می‌شود فقط یک مسئله است و آن این که در موقع احرام انسان، سرپوشیده است به اصطلاح سقف دارد و مسقف است که آن هم حکم خودش را دارد باید در جای خودش ببینیم در مواردی که غیر اختیاری انسان مکان مسقف است یا این که اضطراری در آن جا است یا اکراه، که اکراه یک حکمی دارد، اضطرار یک حکمی دارد، غیر اختیاری بودن اینها حکم خاص خودش را دارد در آن جا می‌گوییم که آیا این احرام منعقد می‌شود یا نمی‌شود؟ یا این که اگر منعقد می‌شود کفاره دارد یا ندارد؟ ولی صرف عبور با طیاره از بالای میقات این هیچ اشکالی ندارد و شخص می‌تواند در همان جا هم به مقتضای قاعده احرام ببندد، حتی می‌توانیم بگوییم که لایجوز لاحد این

لایحوز لاحد در این جا صدق می کند، چون بالاخره در این جا مرور از میقات شده است و باید در این جا احرام بست. انشاءالله در جلسه آتیه چند تا روایت هست و روایاتی که ممکن است در این زمینه برخلاف حکم و برخلاف فتوا ظهور داشته باشد آن روایتها را عرض می کنیم و دیگر مطلب را تمام می کنیم.

تلمیذ: نماز مستحبی را می شود با تیمم خواند؟

استاد: نه، نمی شود. یعنی بتواند آب پیدا کند یا نه؟ مثل نماز واجب است فرق نمی کند.

تلمیذ: اگر بتواند آب پیدا بکند چگونه؟

استاد: نه، نمی شود.

تلمیذ: اعتراضی که آقای بهجت نسبت به نماز شب مرحوم آقا داشتند، ارتباطی به این حالت

غش حضرت در نماز پیدا می کند؟

استاد: بله دیگر اینها با هم ارتباط پیدا می کند.

تلمیذ: کیفیت صلاتیه را می توانیم به ظاهر تعمیم بدهیم؟

استاد: ببینید اصلا صحبت در این است که این کیفیت صلاتیه از کجا وضع شده است؟ آیا ما

این را در لسان ائمه داریم یا این اصطلاح ما است؟ آن چه که داریم این است که امری که منافی با صلاة

است از مصلی نباید سرزنند، مثل استدبار، لذا اگر انسان بتواند حرکتی کند که موجب استدبار نشود

می تواند انجام بدهد، مثلا بچه ای در خطر افتاده است می رود بچه را می گیرد ولی در استقبال است این

نمازش را می تواند ادامه بدهد. یا فرض کنید که تبسم، این منافی با صلاة نیست، ولی اگر چنانچه خنده

باشد، ضحک باشد، قهقهه باشد، این انسان را از آن حالت صلاة خارج می کند و همین طور کتابت و

امثال ذلک یعنی عملی که وقتی آن عمل را عرف مشاهده کند آن عمل منافی با صلاة تلقی شود و یک

امر منافی با صلاة باشد. کسی که دارد نماز می خواند خنده دیگر برای چه می کند؟ استدبار برای چه

می کند؟ تمام اینها اموری است که منافات دارد با هیئة صلاة بعد از این، یک هیئة صلاتیه انتزاع شده

است آن هیئة صلاتیه که وقتی که از این انتزاع می شود یک عنوانی پیدا می کند که یک لوازمی برای

خودش دارد که ناقض آن هیئة صلاتیه می شود اموری که در لسان شرع مطرح شده است حالا ما آمده ایم

آن هیئة صلاتیه را یک قدری توسعه داده ایم نسبت به «کل امر مخالف للقیام و کل امر مخالف للاتصال

و کل امر مخالف ...» در سجده واجب (آیات سجده) می گوئیم که آقا سجده واجب نباید کرد زیرا

منافات با هیئة صلاتیه دارد! از قرآن نباید خواند زیرا هیئة صلاتیه از بین می رود! چرا هیئة صلاتیه از

بین برود؟ حتماً بایستی که سوری که در قرآن خوانده می‌شود سورِ قِصار باشد؟ سور یک صفحه باشد؟ نیم صفحه باشد؟ سه خطی باشد؟ هیئتِ صلاتیه این است که شخصی که دارد نگاه می‌کند تصوّرش این نباشد که این ایستاده و دارد قرآن می‌خواند، تصوّرش این باشد که این حرکات متوالیاً و متتابعاً انجام می‌شود تا آن جهت حفظ شود! چه کسی همچنین حرفی زده است؟ این مسئله من در آوری و بی‌مدرک است. اگر یک شخصی بخواهد در نمازش به جای سورۀ توحید سورۀ بقره بخواند بخواند این چگونه هیئتِ صلاتیه را برهم می‌زند؟ اگر بخواهد از اول تا آخر قرآن را هم بخواند می‌خواند، ولی بیش از یک سوره نیست. این هیئتِ صلاتیه چرا باید از بین برود؟ یعنی چرا ما بایستی که بیاییم و تشخیص سلیقه‌ی خود را تحمیل کنیم بر آن روایت و بر آن مراد و بر آن عنوان؟ چرا ما باید یک همچنین کاری را انجام بدهیم و از کجا یک همچنین حقی را داشته باشیم که...؟

در روایت داریم که شما هر سوره را می‌توانید بخوانید! سورۀ بقره جزء سور هست یا نیست؟! پس می‌توانید بخوانید. همین طور در مورد رکوع، در مورد سجود حتماً باید ذکر سجود ما که اگر می‌خواهیم طول بدهیم باید در نماز مستحب باشد، در نماز شب باشد، اگر بخوهد در نماز صبح باشد یا نماز مغرب باشد اشکال دارد؟ این چه توجیهی بر این مسئله هست؟!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ